

بیندازید تا دریابید که کسانی که تاریخ تحول زبانشناسی را می‌نویسند نه تنها محققان مسلمان را نادیده نمی‌گیرند، بلکه برای آنها جایگاهی مستقل و بسیار رفیع‌تر از یونانیان قائل می‌شوند. برای مثال در تاریخ مختصر زبان‌شناسی می‌خوانیم: «اما یک نکته مسلم است و آن این است که زبان‌شناسان مسلمان بینش و برداشتی را که در سازمان‌بندی و تدوین زبانشان به کار بردند خود پی‌افکنند و خود نیز تکمیل کردند و به هیچ روی نکوشیدند تا انگاره‌های یونانی را بر زبان خود تحمیل کنند».<sup>۱</sup> و باز در همان اثر می‌خوانیم: «این نیز مسلم است که پیشرفت‌ها و توفیقای مسلمانان در این شاخه از پژوهش‌های زبانشناسی [آواشناسی]، به لحاظ دقت و درستی در امر توصیف، به مراتب بیشتر از آن بود که نصیب یونانیان و رومیان شد».<sup>۲</sup>

افزون بر این، چند کتاب و مقاله، به زبانهای فرانسه و انگلیسی، در شرح اصالت زبانشناسی عربی نوشته شده است. برای مثال، کارتر در مقاله‌ای به نام «خاستگاه‌های دستور زبان عربی»<sup>۳</sup> با دلایل بسیار محکم این فرضیه را که دستور زبان عربی خاستگاهی یونانی دارد به کلی رد می‌کند و بر اصالت اثر بزرگ سیبویه، الکتاب، تأکید می‌ورزد. و نیز نویسندگان کتاب سنت زبان‌شناسی عربی<sup>۴</sup> به تفصیل درباره‌ی ویژگی‌های زبانشناسی کلاسیک عربی بحث می‌کنند و استقلال آن را اثبات می‌کنند.

ناقد محترم در ادامه آورده‌اند: «... در حالی که شاید کمتر اصلی از اصول یا نظریات جدید زبانشناسی را می‌توان یافت که در کتب زبانشناسی عربی از قدیم به نحوی مورد بحث واقع نشده باشد».  
(ص ۳۶).

به نظر اینجانب بسیار عجیب است که شخصیت فاضلی مانند ناقد چنین ادعایی می‌کنند. برخی از مهمترین مفاهیمی که در زبانشناسی مدرن طرح و شرح شده است عبارت است از: دلخواهی بودن نشانه‌های زبانی؛ تمایز میان زبان و گفتار (در مکتب سوسور) و توانش و کنش (در مکتب جامسکی)؛ تجزیه دوگانه (که راز زبانی بی‌حد و مرز زبان در آن است)؛ مفهوم واج و تفاوت آن با آوا؛ زنجیره‌ی همنشینی و جانشینی؛ اصل اقتصاد یا کم‌کوشی؛ پایگانی بودن زبان؛ اصل تراوش در صرف و نحو؛ و بسیاری مفاهیم دیگر. این مفاهیم همگی در زمره‌ی الفبای حاشیه:

(۱) رویبیز، تاریخ مختصر زبان‌شناسی، ترجمه‌ی علی‌محمد حق‌شناس، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۰، ص ۲۱۳.  
(۲) همان.

3) Carter, M. G. (1972), 'Les Origines de la grammaire arabe', *Revue des Etudes Islamiques*, 49.

4) G. Bohas, J. p., Guillaume, D. E. Kouloughli, *The Arabic Linguistic Tradition*, London, 1990.

## پاسخ به

# «نقدی بر ترجمه کتاب زبان»

علاءالدین طباطبایی

در شماره سوم سال هفدهم مجله نشر دانش (ص ۴۲-۳۶) نقد مفصلی به قلم آقای مصطفی ذاکری بر کتاب زبان، اثر بلومفیلد، به چاپ رسیده بود که از یک نظر مایه خوشوقتی است. اینکه در نزد دانش‌آموختگان جامعه ما بحث و جدل علمی چندان جایی ندارد بر کسی پوشیده نیست، و همه می‌دانیم که نبود چنین کشمکش‌هایی چه زیانهای عظیمی داشته است. اگر نقد آقای مصطفی ذاکری، آن هم در مجله وزینی مانند نشر دانش، فتح بابی باشد برای چنین بحث‌هایی باید شادمان بود و از آن استقبال کرد. اما این سخن به این معنی نیست که نقد ایشان ویژگی‌های یک نقد علمی را دارد و ایرادی بر آن وارد نیست.

ایشان در این نقد چندین ادعای بزرگ و بحث‌برانگیز مطرح ساخته‌اند، بی‌آنکه دلایل کافی اقامه کنند. اگر بخواهیم همه ادعاهای ایشان را آن‌گونه که شایسته است پاسخ گوئیم، شاید به دو برابر صفحاتی که به نقد ایشان اختصاص یافته نیاز خواهیم داشت؛ و چون ما را چنین مجالی نیست، می‌کوشیم به اختصار به برخی از ادعاهای ایشان جواب دهیم.

ایشان آورده‌اند: «در این میان عجیب آن است که با وجود آنکه مشتشرقان به کتب تحقیقی علمای زبان عربی دسترسی یافتند و حتی در چاپ و نشر آنها بر خود عربها هم تقدم یافتند، این تحقیقات را در بررسی‌های زبانشناسی خود مسکوت گذاردند و هنگامی که تاریخ تحول زبانشناسی را می‌نویسند گویی که محققان مسلمان وجود نداشته‌اند».  
(ص ۳۶).

به حضور ایشان باید عرض کنیم که چنین ادعایی از بنیاد نادرست است. کافی است به کتابهایی که در زیر می‌آوریم نگاهی

زبان‌شناسی جدیدند و هر دانشجوی کوشای زبان‌شناسی در همان نیمسال اول آنها را می‌آموزد. حال چگونه می‌توان مدعی شد که اینهمه در کتب زبان‌شناسی قدیم به نحوی مورد بحث قرار گرفته‌اند؟

میان مطالعات زبان‌شناختی امروز و آنچه زبان‌شناسان قدیم عربی با آن مأنوس بوده‌اند، تفاوت‌های زیادی وجود دارد و یکی از مهمترین آنها این است که در زبان‌شناسی مدرن هیچ زبان خاصی مد نظر نیست و، در تحلیل نهایی، زبان انسان در مفهوم عام آن موضوع مطالعه است؛ و برای دست‌یافتن به این مهم باید همه زبانهای موجود، و حتی زبانهای مرده، بررسی شوند. اما در زبان‌شناسی قدیم عربی تقریباً همیشه زبان عربی مد نظر بوده است و در موارد بسیار معدودی به زبانهای دیگر، مثلاً فارسی، اشاره می‌کرده‌اند. از همین رو، این زبان‌شناسی هرگز نتوانست به سوی تدوین دستور عمومی گام بردارد. علت آن هم این است که در نزد زبان‌شناسان قدیم عربی، از جمله ابن جنی، زبان عربی برترین زبان شمرده می‌شد.<sup>۵</sup> البته چنین رویکردی در آن زمان رایج بوده است و از این نظر نمی‌توان بر امثال ابن جنی ایراد گرفت، و هدف ما از طرح این مطلب نشان‌دادن تفاوت عظیمی است که میان زبان‌شناسی قدیم عربی و زبان‌شناسی مدرن وجود دارد.

منتقد محترم همچنین آورده‌اند: «مسئله دال و مدلول که از اهم تئوریهای سوسور است در کتب منطقی ما آمده و حتی نوآموزان منطقی هم آن را می‌دانند». (ص ۳۶).

در اینکه قدمای ما، مثلاً خواجه نصیرالدین طوسی، درباره دال و مدلول سخنان دقیق و درستی اظهار داشته‌اند تردیدی نیست.<sup>۶</sup> ولی کار مهم سوسور این است که از رابطه میان «نشانه» و «صورت» و «معنی» به دو اصل مهم راه برده است: یکی «اختیاری بودن نشانه» و دیگری خطی بودن صورت. او خود می‌گوید: «هیچ کس منکر اصل اختیاری بودن نشانه نیست، ولی اغلب کشف یک حقیقت آسانتر از اختصاص دادن جایی شایسته به آن است. این اصل تمامی زوایای علم زبان‌شناسی را تحت تأثیر قرار می‌دهد و پیامدهای بسیاری دارد».<sup>۷</sup> و در مورد اصل دوم می‌گوید: «اگر چه این اصل کاملاً بدیهی است، ولی چنین می‌نماید که در بیان آن سهل‌انگاری شده است... تمامی ساخت و کار زبان در ارتباط با همین اصل است».<sup>۸</sup> بله، سوسور از رهگذر همین اصل اخیر است که روابطی را مطرح ساخت که بعداً روابط همنشینی و جانشینی نام گرفت و بی‌تردید از بزرگترین دستاوردهای سوسور است.

ناقد محترم همچنین آورده‌اند: «تئوری ساختگرایایی که امروزه این همه بدان اهمیت می‌دهند و آن را از افتخارات کشفیات قرن بیستم می‌دانند در کتب نحو و صرف عربی به دقت آمده است، چنانکه ابن مالک در الفیه مثلاً نشانه‌های اسم را در عربی جرّ و

تنوین و ندا و حرف تعریف ال و مسندالیه واقع‌شدن دانسته...» (ص ۳۶).

اگر آنچه را ابن مالک در الفیه بیان کرده است دال بر ساختگرا بودن او بدانیم، پس تراکس هم که قرن‌ها قبل از او می‌زیسته ساختگرا بوده است، زیرا مثلاً می‌گوید: «اسم بخشی از کلام است که به لحاظ حالت تصریف می‌شود» یا «حرف تعریف بخشی از کلام است که به لحاظ حالت تصریف می‌شود و در پیش یا در پس اسم قرار می‌گیرد».<sup>۹</sup>

البته در اینکه بسیاری از اندیشمندان از دیرباز تاکنون، از ارسطو گرفته تا مارکس و فروید، در تحلیلهای خود تا حدی ساختگرا بوده‌اند تردیدی نیست. اما ساختگرایایی در مقام روشی آگاهانه برای بررسی زبان و به قصد دست‌یافتن به کلیت زبان در مقام یک نظام، البته از دستاوردهای زبان‌شناسی مدرن است. برای مثال، سوسور زبان را نظامی می‌دانست که مهمترین ویژگی آن وابستگی و پیوستگی اجزای آن است. به اعتقاد او در زبان هیچ عنصری نیست که با عناصر دیگر به نحوی از انحاء در رابطه نباشد. به بیان دیگر «مجموعه نشانه‌های زبان یک کل مرتبط و منضبط می‌سازد که یک‌یک عناصر سازنده آن بر طبق قواعد و اصول خاصی که در هر زبانی با زبان دیگر تفاوت دارد، به یکدیگر وابسته و پیوسته‌اند».<sup>۱۰</sup> به همین دلیل است که سوسور وضع زبان را با بازی شطرنج قیاس می‌کند که جنس مهرها در آن هیچ اهمیتی ندارد، بلکه روابط میان مهره‌هاست که اهمیت دارد و تغییر مکان یک مهره بر کل شبکه روابط تأثیر می‌گذارد. دقیقاً همین توجه به کلیت و نظام‌مندی زبان است که زبان‌شناسی مدرن را از زبان‌شناسی سنتی متمایز می‌کند.

آنچه تاکنون آوردیم به معنای این نیست که زبان‌شناسی قدیم عربی هیچ دستاوردی نداشته یا بررسی آن بی‌فایده است. ابداً چنین نیست. در این زبان‌شناسی به نکات بسیار جالب توجهی اشاره شده است. برای مثال، ابن جنی در الخصایص به روشنی از دانش ناخودآگاه اعراب بدوی از زبان خود سخن می‌گوید که

حاشیه:

(۵) ابن جنی، الخصایص، به کوشش محمد علی النجار، قاهره، ۱۹۵۶، ص ۴۷-۴۶، (به نقل از منبع شماره ۴، ص ۳۰-۲۹).

(۶) مثلاً نک. خواجه نصیرالدین طوسی، اساس الاقباس، تصحیح مدرس رضوی، چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۲۶، ص ۶۳.

(۷) فردینان دوسوسور، دوره زبان‌شناسی عمومی، ترجمه کورش صفوی، تهران، هرمس، ۱۳۷۸، ص ۹۹.

(۸) همان، ص ۱۰۲.

(۹) روبینز، پیشگفته، ص ۷۷.

(۱۰) ابوالحسن نجفی، مبانی زبان‌شناسی و کاربرد آن در زبان فارسی، دانشگاه آزاد ایران، ۱۳۵۸.

در تعلیم دستور زبان به کار آید. نکته‌ای که برای بنده بسیار عجیب است مخالفت تعصب‌آلودی است که ناقد با بلومفیلد دارند. مثلاً می‌گویند: «اما بلومفیلد نپندارد که با این اصطلاحات خود قسطنطنیه را فتح کرده است، چون این بحث در کتب نحو عربی به صورت جامع‌تری آمده است...» (ص ۴۲).

این سخن هم چون فاقد دلیل و شاهد برای اثبات است صرفاً یک ادعاست و کمترین ارزش علمی ندارد.

ناقد محترم در ادامه نشان داده‌اند که اصولاً با زبان‌شناسان خصومت دارند: «بلومفیلد و تقریباً همه اتباع او در اروپا و مغرب‌زمین با پیش‌کشیدن سفسطه‌ای به مسخره‌کردن ادبا در این کار می‌پردازند، ولی خود کتابهایی می‌نویسند که از انواع غلط و سوءتعبیر و حتی سوءتفاهم و کج‌اندیشی آکنده است.» (ص ۳۸).

آیا کسی می‌تواند به چنین اتهامی پاسخ گوید؟

ایراد دیگری که ناقد محترم بر زبان‌شناسان وارد دانسته‌اند این است که اینان «بحث صحیح و غلط را زائد می‌پندارند و معتقدند که این کار باعث انحراف می‌شود...» (ص ۳۸).

مسئله درست و غلط در زبان یکی از مسائلی است که در آغاز پیدایش زبان‌شناسی مطرح شد و هدف از آن این بود که نشان دهند کار زبان‌شناسان با کار کسانی که دستور را «فن درست سخن‌گفتن» می‌دانند متفاوت است. در اینجا به اختصار تمام این داعیه زبان‌شناسان را مطرح می‌کنیم تا نشان دهیم که آنها نه سخن نامعقولی گفته‌اند و نه می‌خواهند زبان مردم را خراب کنند! زبان‌شناسان اعتقاد دارند تغییر زبان اصلی خدشه‌ناپذیر است و همه زبانها کم و بیش، در سطوح مختلف و بنا به دلایل متفاوت، تغییر می‌کنند. تغییر زبان به سرشت زبان بستگی دارد و نه نشانه کمال یافتن آن است و نه نشانه زوال یافتن آن. اگر در زبان غالب سخن‌گویان یک زبان صورت جدیدی تداول یافت نشان‌دهنده تغییری در زبان است و دیگر ضرورتی ندارد در مقابل آن مقاومت کنیم. برای مثال، عموم فارسی‌زبانان کلمات عربی «عطر» و «جنوب» و «کافر» را به صورت «عَطْر» و «جُنُوب» و «کَافِر» تلفظ می‌کنند و نمی‌توان آنها را غلط دانست. البته اگر کسی آنها را به همان صورت اصیل عربی تلفظ کند اعتراضی به او وارد نیست، فقط سخن‌گفتنش به اصطلاح «سبک‌دار» است. در مورد رابطه

حاشیه:

(۱۱) ابن جنی، الخصائص، ص ۲۵۰ (به نقل از منبع شماره ۴، ص ۲۹-۲۸).

(۱۲) منبع شماره ۴، ص ۴۸-۳۱.

(۱۳) برای نمونه نک.

کاملاً منطبق بر نظریات جدید زبان‌شناسی است.<sup>۱۱</sup> یا سیبویه در کتاب روشی را اختیار می‌کند که از نظر انسجام شگفت‌انگیز است و از برخی جهات به «نظریه بیان» در زبان‌شناسی مدرن شبیه است.<sup>۱۲</sup> ولی نباید از یاد ببریم که در حوزه زبان‌شناسی عربی کاری را که سیبویه آغاز کرد کس دیگری دنبال نکرد. و البته پژوهشهای کسانی مثل ابن جنی و سیوطی و مبرد نیز دنبال نشد و ما در عرصه مطالعات زبانی نیز با همان گسست عظیمی روبه‌رو هستیم که در دیگر عرصه‌های اندیشه به چشم می‌خورد؛ و البته جز این هم نمی‌تواند باشد.

ناقد محترم بلومفیلد را نیز از گزند ایرادات خود مصون نداشته‌اند و در این عرصه راه افراط پیموده‌اند. زبان‌شناسان خودشان آرای بلومفیلد را سخت مورد انتقاد قرار داده‌اند و اصولاً آنچه امروز زبان‌شناسی گشتاری-زایشی نام گرفته، از دل همین انتقادهایی برآمده است که بر مکتب بلومفیلد وارد ساخته‌اند. اگر ناقد محترم نگاهی به این انتقادهای می‌انداختند،<sup>۱۳</sup> نقدشان اینچنین سرشار از کلی‌گویی و ایرادات ناشی از بدفهمی نمی‌شد. مثلاً ایشان چون مقصود بلومفیلد را از آوردن مثالی که در آن ماجرای جک و جیل و سیب سخن می‌رود درنیافته‌اند، تأکید بلومفیلد را بر آن «اطناب ممل یا تطویل بلاطائل» (ص ۳۸) نامیده‌اند. از قضا آنچه بلومفیلد در اینجا آورده است بسیار مهم است. بلومفیلد گرسنگی و حس بینایی و بویایی «جیل» را محرک می‌نامد و آن را با "S" نشان می‌دهد و حرکت به سوی غذا را پاسخ می‌نامد و آن را با "R" نشان می‌دهد. واکنش عملی، که همان  $S \rightarrow R$  است، مشترک میان انسان و حیوان است. اما تفاوت عظیم انسان یا حیوان در این است که انسان می‌تواند به جای واکنش عملی، یعنی "R"، به واکنش زبانی بپردازد، یعنی "T". و این واکنش زبانی او ممکن است به واکنش عملی تبدیل شود. به بیان دیگر، واکنش زبانی جیل که به جک می‌گوید سبب را برایش بچیند، برای جک حکم یک محرک را دارد، اما نه محرکی واقعی، بلکه محرکی زبانی، که بلومفیلد آن را با "S" نشان می‌دهد. پس در عالم حیوانات عمدتاً رابطه  $S \rightarrow R$  وجود دارد، اما در عالم انسان دو رابطه زیر نیز برقرار است:

$$S \rightarrow T, \dots, S \rightarrow R$$

ناقد محترم همچنین آورده‌اند: «گاهی بلومفیلد بحث جدیدی را در مسائل دستوری پیش می‌کشد و می‌پندارد که کشف بزرگی کرده است، اما این‌گونه بحثها جز استنباط عالمانه انتزاعی نیست و نتایج عملی اندکی دارد و لذا شاید در تعلیم گرامر نتوان از آنها استفاده کرد.»

اگر ناقد محترم در این مقاله فقط همین چند جمله را نوشته بودند نیز ثابت می‌شد که از مباحث زبان‌شناسی بسیار به دورند. زبان‌شناسی مطالعه علمی زبان است و اصولاً هدفش این نیست که

درست و غلط در زبان و برنامه‌ریزی زبانی بحثهای مفصلی وجود دارد که در اینجا مجال پرداختن به آنها نیست.

حال به ایراداتی می‌پردازیم که ناقد محترم به ترجمه کتاب گرفته‌اند. ایشان ابتدا به نوعی شوونیسم سره‌نویسی اشاره کرده‌اند و بعد مدعی شده‌اند که «ترجمه زبان بلومفیلد متأسفانه حاکی از چنین گرایش افراطی است تا به حدی که گمان می‌کنم در بسیاری از موارد درک آن را متعذر یا متعسر می‌سازد...» (ص ۳۹).

برای پی‌بردن به صحت و سقم این ادعا کافی است چند صفحه‌ای از این ترجمه را بخوانیم. بنده سه جمله را که بر حسب تصادف انتخاب کرده‌ام در اینجا می‌آورم:

«افعالی که بر یافتن و دوختن و دیگر فرایندهای مربوط به کار و پیشه دلالت دارند همه‌جا یافت می‌شوند، اما از نظر معنایی مبهم و متغیرند.»<sup>۱۴</sup>

«همین که ریشه‌ای را به دست آوردیم، باید ببینیم که آیا امکان آن هست که ریشه مزبور دستخوش تعدیل آوایی شود یا نه.»<sup>۱۵</sup>  
«در اینجا نیز ما همان روالی را دنبال می‌کنیم که در مورد تطابق‌های ژرمنی در پیش گرفتیم...»<sup>۱۶</sup>

بعید است کسی در جمله‌های بالا نشان از سره‌نویسی ببیند. البته سلیقه‌ها متفاوت است. شاید کسی که با متون مذهبی مانوس است نثر کتاب را اندکی سره‌گرا بیابد. آشکار است که ناقد محترم خودشان با متونی انس و الفت دارند که در آنها واژه‌های عربی زیاد به کار می‌رود. از همین رو، برایشان کاملاً طبیعی بوده است که بنویسند: «... درک آن را متعذر یا متعسر می‌سازد». بدیهی است که این دو واژه از واژه‌های عربی نیست که در نزد عموم فارسی‌زبانان تداول داشته باشد و نیز این دو کلمه فاقد معادل‌های فارسی و حتی عربی متداولتر هم نیست.

ایراد دیگری که منتقد محترم بر ترجمه زبان گرفته‌اند گرایش به لغت‌سازی است. من قصد ندارم در اینجا به یک‌یک ایرادهای ایشان پاسخ گویم و تنها به یکی دو نکته اشاره می‌کنم. نخست اینکه امروز زبان فارسی بیش از هر زمانی به ساختن واژه‌های جدید نیازمند است و اگر قرار باشد این زبان در عرصه علم و دانش توانمند ظاهر شود گریزی از واژه‌سازی ندارد. البته جامعه فارسی‌زبان دهها سال است که به این ضرورت پی برده است، که تشکیل فرهنگستانهای زبان بهترین شاهد آن است. واژه‌سازی اصولی دارد که فرهنگستان زبان و ادب فارسی آنها را در کمال روشنی بیان کرده است.<sup>۱۷</sup> از نقد ناقد محترم چنین برمی‌آید که ایشان حتی نگاهی هم به این اصول نینداخته‌اند و اصولاً با تلاشهایی که در عرصه واژه‌سازی صورت گرفته است به کلی بیگانه‌اند. برای مثال، ایشان به مترجم محترم ایراد گرفته‌اند که چرا در مقابل paradigm «صیغگان» را به کار برده‌اند. به نظر ایشان

«این کلمه جمع ذوی‌العقول صیغه است که در بهترین وجه به معنای صیغه‌هاست.» (ص ۴۰).

خدمت ایشان عرض می‌کنیم که «صیغگان» به معنای «صیغه‌ها» نیست. مترجم صیغگان را بر قیاس «ناوگان» و «دادگان» و «واژگان» و «واجگان»<sup>۱۸</sup> ساخته‌اند که به معنای مجموعه‌ای از چند عنصر است که میانشان ارتباطی وجود دارد که به کل مجموعه انسجام می‌بخشد. اگر چند ناو در گوشه‌ای از دریا جا خوش کرده باشند و به یک مجموعه تعلق نداشته باشند، به آنها می‌گوییم «ناوها»، نه «ناوگان».

ناقد محترم همچنین آورده‌اند: «اگر بنده بودم euphemism را حسن تعبیر، لطف تعبیر، تعبیر مؤدبانه، لطف بیان یا تلطیف کلام می‌نامیدم...» (ص ۴۰). و نیز آورده‌اند: «[مترجم] برای اصطلاحات analogists و anomalists کلمات سامان‌گرایان و سامان‌گریزان را وضع کرده‌اند که شفاف نیست... اگر بنده بودم آنها را به ترتیب اصحاب قیاس و اصحاب صدفه ترجمه می‌کردم.» (ص ۴۲).

همه پیشنهادهایی که ناقد محترم داده‌اند ترکیب نحوی است، نه واژه مرکب یا مشتق. عیب چنین معادل‌هایی این است که تصریف‌پذیر و اشتقاق‌پذیر نیستند. برای مثال، از «سامان‌گرا» می‌توان واژه‌های «سامان‌گرایی» و «سامان‌گرایانه» و «سامان‌گرایان» و حتی «سامان‌گراتر» را ساخت. اشکال بزرگ دیگری که بر پیشنهاد‌های منتقد وارد است این است که در آنها از امکانات واژه‌سازی زبان فارسی استفاده نشده و این گرایشی بوده که متأسفانه قرن‌ها رواج داشته و تا حدی از پویایی زبان فارسی کاسته است. برای مثال، در آغاز که فارسی‌زبانان با واژه thermometer برخورد کردند، برخی در مقابل آن واژه «میزان‌الحراره» را به کار بردند. ولی یک معادل شفاف فارسی، که همان «دماسنج» است، نیز مطرح شد و کم‌کم جای خود را باز کرد. الگوی ساختواری این کلمه بسیار فعال است و کلمات زیادی مانند «هواسنج» و «دروغ‌سنج» و «فشارسنج» و «آمیرسنج» براساس آن ساخته شده است.

نکته دیگری که در نوشته ناقد محترم به چشم می‌خورد، بیگانگی ایشان با حوزه زبانشناسی فارسی است. مثلاً ایشان برای

حاشیه:

۱۴) بلومفیلد، لئونارد، زبان، ترجمه علی‌محمد حق‌شناس، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۹، ص ۲۷۵.

۱۵) همان، ص ۲۸۱.

۱۶) همان، ص ۳۵۳.

۱۷) فرهنگستان زبان و ادب فارسی، «واژه‌های مصوب فرهنگستان زبان و ادب فارسی»، چاپ دوم، ۱۳۷۸، ص ۴-۵.

۱۸) این معادل را دکتر هرمز میلانیان در مقابل phonological system پیشنهاد کرده‌اند.

اصطلاحات "action" و "actor" و "goal"، «عمل» و «عامل» و «آماجگاه» را آورده‌اند. حال آنکه مترجم در مقابل آنها «کنش» و «کنشگر» و «کنش‌پذیر» را آورده‌اند که در منابع زبانشناسی فارسی ثبت شده‌اند. معادلهای مترجم مزیت دیگری نیز دارند و آن این است که می‌توان از ریشه آنها واژه‌های دیگری نیز ساخت و چندین کلمه هم‌خانواده پدید آورد. مثلاً دکتر هرمز میلانیان برای دو اصطلاح فرانسوی "actant" و "actance" به ترتیب واژه‌های «کنشمند» و «کنشمندی» را پیشنهاد کرده‌اند.

خلاصه کلام اینکه منتقد محترم به خاطر ناآشنایی با واژگان زبانشناسی فارسی نتوانسته‌اند ارزیابی منصفانه‌ای از معادلهای مترجم به دست دهند. مثلاً ایشان آورده‌اند: «حتی در برخی موارد که [مترجم] از لغات عربی استفاده کرده‌اند باز هم گویا غرابت استعمال را بر شفافیت ترجیح داده‌اند، مثلاً modification را به «تعدیل» ترجمه کرده‌اند، در حالی که معنای معمولی آن تغییر است.» (ص ۴۰).

اگر ناقد محترم فقط به واژه‌نامه زبان مراجعه می‌کردند می‌دیدند که مترجم «تغییر» را در مقابل اصطلاح دیگری آورده‌اند و دقت در ترجمه حکم می‌کند که در مقابل modification معادل دیگری اختیار کنند.

منتقد محترم همچنین آورده‌اند: «...مطالب علمی باید به صورتی بیان شود که قابل فهم مستمع، مخاطب یا خواننده باشد و ترجمه تحت‌اللفظی یا کلمه به کلمه ممکن است مفهوم آن را، به

جای آنکه درست انتقال دهد، به کلی مسخ کند و یا نامفهوم سازد.» (ص ۴۱).

این سخن منتقد کاملاً درست است. در ترجمه متون علمی به اصطلاح باید به «ترجمه ارتباطی» روی آورد، نه «ترجمه معنایی». اما کسانی که با ترجمه‌های دکتر علی‌محمد حق‌شناس آشنا هستند و آنها را با متن اصلی مقایسه کرده‌اند اذعان دارند که ایشان در برگرداندن متون غامض به زبان فارسی علم و هنر و فن را با هم درمی‌آمیزند. ترجمه ایشان، هم در این کتاب و هم در کتابهای دیگر، نه تنها کاملاً مفهوم است، که از نثری روان و استوار نیز بهره‌مند است. اگر ناقد محترم «در بسیاری موارد درک آن را متعذر یا متعسر» یافته‌اند، به گمان این حقیر به خاطر ناآشنایی‌شان با واژگان زبانشناسی فارسی است.

در هر حال، ترجمه این اثر به زبان فارسی کمک بزرگی است به بومی‌کردن زبانشناسی نوین در ایران و باید از مترجم دانشمند و ناشر معظم بسیار سپاسگزار بود.

در خاتمه باید عرض کنم که بنده تقریباً همه مقاله‌هایی را که منتقد محترم در نشر دانش نوشته‌اند خوانده‌ام و از آنها بهره بسیار برده‌ام. امیدوارم سخنان من موجب تکدر خاطر ایشان نشده باشد.\*

\* از دوست عزیزم دکتر امید طبیب‌زاده که این نوشته را به دقت خواندند و پیشنهادهای ارزنده‌ای ارائه کردند بسیار متشکرم.

از انتشارات مرکز نشر دانشگاهی

#### ● مقاله‌ها

□ بررسی مهرهای مشبک فلزی شرق ایران، آسیای مرکزی و شمال چین /

سوزان باغستانی

□ هند و اروپاییان در ایران: مقدمه‌ای بر پیشینه و باستان‌شناسی مسئله هند و اروپایی /

علی موسوی

□ وهورز، فرمانروایی ناشناخته از ایران باستان / ع. شاپور شهبازی

□ سبک و اطلاع‌رسانی سفالینه‌های شوشان / سوزان پلاک، ترجمه کامیار عبدی

□ پژوهشهای باستان‌شناختی در دشت اسلام‌آباد غرب (۷۸-۱۳۷۷) / کامیار عبدی

□ نگاهی اجمالی به مشخصات طبیعی حوزه بررسی اسلام‌آباد / سامان حیدری

□ معرفی یک ظرف مفرغی از مجموعه ونائی / زهره روح‌فر

□ رضا عباسی اشقر، یک بار دیگر / عبدالله قوجانی

□ کتابهای تازه خارجی

□ خلاصه مقالات به انگلیسی

#### مجله

#### باستان‌شناسی و تاریخ

شماره پیاپی ۲۶ و ۲۷

(تاریخ انتشار اسفند ۱۳۷۹)